

گذری بر تدوین پیش نویس قانون اساسی^۱

دکتر ناصر کاتوزیان^۲

یکی از ابزارهای مفید برای پی بردن به اهداف، اسباب و انگیزه های هر پدیده اجتماعی استفاده از تاریخ است. پدیده ها در هر اوضاع و احوال معنای معینی دارد که ممکن است در اوضاع و احوال دیگر آن معنا را ندهد و لذا برای این که ما مفهوم درست آن پدیده را بدانیم، لازم است که آن اوضاع و احوال را هم بشناسیم. قانون هم یکی از آن پدیده هاست یعنی از این قاعده کلی بیرون نیست و به همین جهت است که خواندن تاریخ قانون در دانشکده های حقوق همه کشورها یکی از دروس اساسی است. متأسفانه درس «تاریخ حقوق» در دانشکده ما تدریس نمی شد و ما از این جهت مغبون بودیم و به تازگی گروه ما در دانشکده حقوق تصمیم گرفت که این درس را افتتاح کند و حالا آغاز کار است و شما بعد از شروع تحقیقات تاریخی خواهید دید که چه کمک بزرگی به فهم قانون و دیگر پدیده های اجتماعی خواهد شد.

ضرورت مطالعات تاریخی در شرع نیز مشهود است. می گویند اگر می خواهید معنای آیه ای را بدانید باید شأن نزول آن آیه را مطالعه کنید، یعنی توجه کنید این آیه در چه شرایطی نازل شده است و پیامبر در مقام برخورد با چه واقعه ای از آن صحبت کرده است. در واقع قرآن یک کتاب تدوین شده علمی مثل سایر تألیفاتی که اشخاص می نویسند، نیست؛ کتاب زندگی است، کتابی است که آیات آن بعد از بوجود آمدن حوادث خاص نازل شده است و متأسفانه گاهی از این آیات پراکنده سوء استفاده هایی هم شده است؛ مثلاً اگر در جنگی پیامبر به عنوان سردار و سالار سپاه دستور داد که «قاتلوه‌م حتی لاتکون فتنه» از این آیه استفاده می کنند که باید همیشه در جنگ باشید، در حالی که عقل سلیم چنین حکم نمی کند. اگر در شأن نزول این آیه درست تامل کنیم، می بینیم که نزول آیه مربوط به همان جنگ بوده و قاعده کلی نبوده است. تفاسیر معتبری هم که درباره قرآن نوشته شده است همیشه همراه با حوادث تاریخی مربوط به نزول آن آیه بوده است و

^۱ این نوشته، دربرگیرنده متن کامل مقاله ارائه شده توسط آقای دکتر ناصر کاتوزیان، استاد برجسته دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران در نشست تاریخ تدوین قانون اساسی است. این همایش در تاریخ در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران به همت جهاد دانشگاهی این دانشکده برگزار شد. نشریه حقوق اساسی بر خود واجب می داند از استاد معظم جناب آقای دکتر کاتوزیان به خاطر حسن نظر به نشریه، بازبینی مقاله و موافقت با درج آن در نشریه سپاسگزاری نماید. همچنین از جناب آقای حسن فارسی، رئیس محترم جهاد دانشکده حقوق نیز به خاطر کوشش هایشان در برگزاری نشست مزبور و حسن همکاری با نشریه حقوق اساسی جهت دسترسی به متن تایپ شده مقاله، کمال امتنان را دارد.

^۲ استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

همان طور که گفتیم قرآن کتاب زندگی و کتاب طبیعت است و اگر پراکندگی هم در آیات مشاهده می شود به دلیل این است که زندگی مرتب نیست، همان گونه که در زندگی بی نظمی هایی دیده می شود به تناسب آن گاه ارتباط معقول و منطقی که بین اجزای کتاب تالیف شده وجود دارد در آیات دیده نمی شود.

قانون اساسی ایران نیز در دوران انقلاب نوشته شده است، پس توجه به شرایط خاص آن زمان ضروری است. انقلاب ایران خود یک پدیده اجتماعی بود که با هدف های خاص و به طور معقول ایجاد شد و رخداد اتفاقی نبود که بگوییم در یک دوران زلزله آمد یا آتشفشان شد یا شورش اتفاق افتاد. بله انقلاب، نقطه غلیان تحول است که به تدریج پخته و آماده می شود و انقلاب ایران نیز سوابق بسیار طولانی داشته است که در یک دوره زمانی به حدی از غلیان رسید و در این میان قانون اساسی در واقع قوه عاقله انقلاب بود.

می دانید در هر انقلاب تا وقتی که سخن از کندن و کوفتن است به دلیل اشتراک اهداف اختلاف هم بروز نمی کند. اما وقتی صحبت از سازندگی و استقرار قدرت شد، اختلاف ها بروز می کند و آن ارکستر هماهنگ که برای فتح کردن و کوفتن آهنگی را می نواختند، تجزیه می شود و هر کس ساز خویش را می زند.

پیش نویس قانون اساسی در زمانی نوشته شد که هنوز این اختلافات به طور کامل بروز نکرده بود اما تنظیم و تصویب نهایی قانون اساسی در دورانی رخ داد که اختلاف عقاید بسیار بالا بود در دوران انقلاب نیز زمانی که پیش نویس قانون اساسی در حال تدوین بود، خواسته ها یکسان نبود ولی چون هدف روشن بود، اختلافات به آن شکل، واضح و مبرهن جلوه نمی کرد. به بیان دیگر نویسندگان و تهیه کنندگان پیش نویس قانون اساسی در عین حال که از هیاهو و آرمانهای انقلاب بی نصیب نبوده و خود نیز همچون جرقه ای در اوج انقلاب در تب و تاب می زیستند در این اندیشه نیز بودند که اگر این انقلاب به پیروزی برسد باید به چه شکل و حالتی درآید که زیننده آن باشد.

کمیسیون حقوقی ابتدایی مربوط به پیش نویس قانون اساسی زمانی تشکیل شد که امام هنوز در اروپا بود، حکومت سلطنتی و ارکان آن همه بر سر کار بودند و مسلم است کسانی که در زمان نظام حاکم بر نظام بعدی قانون اساسی بنویسند، در چه مخاطره ای هستند. به خاطر می آورم که روز ۲۲ بهمن ماه زمانی که پادگانها سقوط کردند به همراه دکتر حسن حبیبی که او نیز از نویسندگان پیش نویس بود از حسینیه ارشاد بر می گزشتیم، صدای تیر اندازی و گلوله هایی که از بغل گوش ما می گذشت مانع از حرکت ما می شد وقتی به نزدیکی منزل رسیدم دیدم کوچه ما سنگربندی شده و سربازان پادگان نزدیک منزل ما در حال فرار بودند، تنها کاری که من می توانستم انجام دهم این بود که در منزل خود را باز گذارم تا سربازان به آنجا بیایند و لباس نظامی خود را تعویض کنند ما هر چه لباس داشتیم در اختیار آنها قرار دادیم کم کم همسایه ها نیز لباس های خود را به آنجا می آوردند و در اختیار سربازان قرار می دادند.

اینها را برایتان تعریف کردم تا ببینید پیش نویس قانون اساسی چه جوری تنظیم شده است. به هر حال در این دوران هر کس با اسلحه خود می جنگید. علماء، روشنفکران و نویسندگان با قلم و فکر خود به انقلاب کمک کرده و می جنگیدند، جوانان با نیروی بدنی خود، آن قصاب شاید با ساتور خود، جز معدودی همه در این انقلاب شرکت کردند. این مسأله که بعضی ها در داخل و خارج از کشور تلقین می کنند که انقلاب، انقلاب همه مردم نبوده است اگر به صداقت من به عنوان یک شاهد عینی اعتقاد دارید، باید بگوییم که این طور نیست یعنی آن جوششی که در بین همه اقشار و طبقات مردم در

انقلاب بوجود آمد اصلاً قابل توصیف نیست. تمام اساتید دانشگاهها، قضات، وکلا و دانشجویان و کارگران همه و همه در خیابانها بودند، منتهی همیشه یک عده ای تماشاچی هستند، یعنی کنار گودمی ایستند، نگاه می کنند و برای برنده دست می زنند و اگر یک نقصی هم بعدها در انقلاب پیدا شد، می گویند شما روشنفکرها این کار را کردید. می گویند شما انقلاب کردید و الآن مثلاً زندانی سیاسی وجود دارد، آزادی بیان نیست، قیمت مرغ و تخم مرغ بالا رفته است و ...

غرضم از بیان این مطالب این است که شما از این قضاوتها به دور باشید. می خواهم بگویم قانون اساسی در چنین وضعیتی نوشته شد. البته نوع رژیم به فراندم گذاشته شد و مردم به نظام جمهوری اسلامی ایران رأی دادند، حکومت سلطنتی ملغی شد و این مسأله مقداری سلطنت طلبان را مأیوس کرد. ولی در دوران انقلاب گروهها و خواسته های آنها متفاوت بود؛ چپ گروهی بود که یک ساز داشت، تازه چپ هم یکی نبود یعنی زمین می جوشید و دسته ها و گروههای مختلف بوجود می آمد که شاید اعضای گروههای موجود بیش از ۱۵۰ نفر نبودند ولی به هر حال اعلامیه می دادند و زیر آن را امضاء می کردند، اقلیت فدایی خلق، مجاهدین و ... گروههای مختلفی که برخی از آنها طرفداران زیادی داشتند و برخی نیز برعکس طرفداران کمتری داشتند، ضمن اینکه هر کدام از آنها تقاضای خاص خودشان را داشتند و لذا جمع کردن این تقاضاها و مصالحه بین نیروهای اجتماعی و ملحوظ داشتن تمام این خواسته ها در قانون اساسی به نحوی که همه گروههای اجتماعی راضی نیز باشند خود یک مسأله بود. قاعده عمومی که برای همه انقلابها وجود دارد و این است که معمولاً قوانینی که در ابتدای انقلاب نوشته می شود، بیشتر رعایت افکار عمومی را می کند اما بعد از این که قدرت مزه کرد، هیأت حاکمه شروع به سفت کردن پیچ ها می کند.

به هر حال همدمی، همبستگی، یکدلی و یکرنگی که در آغاز و در جریان انقلاب پیش آمده بود واقعاً وصف ناشدنی بود. همه می خواستند خدمت هر چند کوچکی هم که باشد برای انقلاب و مردم انجام دهند. باز به خاطر می آورم در آن زمان نفت کمیاب بود و من بیشتر از همه خانه ها نفت داشتم، آنها را در اختیار مردم قرار می دادم. به خاطر دارم با یک چراغ علاء الدین در اتاق کوچکی به همراه عده ای از انقلابیون دور هم جمع می شدیم و صحبت می کردیم، هوا هم سرد بود و ما چقدر خوشحال بودیم و فکر می کردیم در بزرگترین کاخ ها زندگی می کنیم. روحیه خاصی داشتیم، حتی آدم ارزش جانش را نیز نمی دانست، بارها در راهپیمایی ها تیر از بغل گوشم رد شد. به یاد دارم در اواخر رژیم شاه از من دعوت شد تا در وزارت دادگستری سخنرانی کنم. می دانید که شاه در اواخر حکومت خود دادگاهی تشکیل داده بود تا اموالی که از مردم گرفته شده بود، به آنها پس بدهند، تشکیل این دادگاه بیشتر جنبه صوری داشت و شاه فکر می کرد شاید بتواند با این کار آتش انقلاب را فرونشاند اما هیچکدام از این تمهیدات موثر واقع نشد. به هر حال در مراسم سخنرانی آن روز در سالن اجتماعات شاید بیشتر از ۲۰۰-۳۰۰ سرباز اسلحه به دست تریبونی را که پشت آن قرار داشتم مورد نشانه قرار داده بودند که اگر یکی از آنها یک تیر شلیک می کرد خیال شما هم امروز از شنیدن این سخنرانی راحت می شد.

به هر حال قضاوت در این باره را که جنبه عقلایی پیش نویس قانون اساسی بیشتر از خود قانون اساسی است، به عهده شما می گذارم و امروز بیشتر نقش یک تاریخ نگار را دارم. هر چند در خلال مطالبم گاهی ناچار به داوری نیز می شوم چرا که اصلاً ساختمان مغزی ام پس دادن محفوظات نیست و لذا نمی توانم از ارزشیابی رویدادها هم به دور باشم ولی بیشتر سعی می کنم که نقش وقایع نگار را ایفا کنم تا نقش داوری کننده.

برای وارد شدن به بحث پیش نویس قانون اساسی جهت رعایت نظم در ارائه مطلب، لازم است تقسیم بندی ساده ای داشته باشیم. لذا مبنا را بر موارد مورد وفاق و مورد اختلاف می گذاریم:

اول - مسائل مورد وفاق

آن چیزی که مورد وفاق همه بود، این مسأله بود که کشور ما کشوری نیست که بتوان آن را با دیکتاتوری اداره کرد و مردم نیز با زحماتی که در انقلاب کشیده اند حاضر نیستند زیر بار دیکتاتوری بروند، اداره کشور به دست شورای انقلاب نظامی نیز میسر نیست، بلکه باید هر چه زودتر انقلاب قانونمند شود. یعنی هر کس مطابق قانون وظیفه خود را بداند و هر چه سریع تر نظم برقرار شود و لذا دیدید که چند ماهی از انقلاب نگذشته بود که رژیم به رفراندوم گذاشته شد. عزم رهبر انقلاب نیز بر این بود که مملکت روی مدار قانون قرار گیرد و قانونی نوشته شود. امام بارها گفتند که میزان رأی ملت است. به هر حال انگیزه و هدف اصلی انقلاب ایجاد جامعه ای منظم و صلح مبتنی بر عدالت بود، نه قدرت نمایی و سروری کردن. بیگمان در هر انقلاب عده ای هستند که به خاطر سروری می جنگند، اما نظر غالب این بود که قانون بر جامعه حکومت کند نه بر اراده های شخصی. دلیل این وفاق هم کاملاً روشن بود چون اگر شورای انقلاب کشور را اداره می کرد، پس از گذشت زمان کوتاهی، اختلاف خواسته ها موجب ایجاد تقابل بین مردم و شورای انقلاب می شد و آن تقابل به خشونت کشیده می شد و از درون آن یک حکومت دیکتاتوری نظیر آنچه در عراق و تا حدی سوریه و لیبی هست بوجود می آمد به صورتی که یک رئیس جمهور مادام العمر حاکم شود، قوانین را کنار گذارد و اراده خود را حاکم کند. لذا چنین چیزی عزم مردم ایران نبود و شعارهای ابتدایی انقلاب نیز استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی بود.

معنی استقلال، بیرون رفتن از حلقه قدرتمندان بود. آزادی به معنی آزادی از اخلاق یا آزادی از ارزشها و دین نبود، بلکه آزادی از استبداد، آزادی زندانیان سیاسی، آزادی بیان و آزادی انتخاب شغل و اقامتگاه بود. بنابر این هر گونه تحریفی که در این زمینه ایجاد شود در واقع تحریف آرمانهای انقلاب است. اگر امروز صحبت از حرمت خون شهدا می کنند باید بدانند که شهدای انقلاب برای این گونه آرمانها شهید شدند. ما که در جریان کار بودیم می دیدیم که آنان واقعاً با چه شور و شوقی به استقبال خطر می رفتند برای اینکه دیگر برادرانشان زندانی سیاسی نباشند برای اینکه رهبران فکری جامعه در بیان عقاید آزاد باشند و ...

البته معنویت مربوط به مکتب را منکر نمی شویم. آنچه که جمعیت را دور هم جمع می کرد، ندای ... اکبرهایی بوده که هر روز از پشت بام خانه ها بلند می شد و حکومت سلطه را به لرزه می انداخت و حکومت نیز گاهی اوقات ادعا می کرد که صداهای ... اکبری که به گوش می رسد شعار مردم نیست بلکه صدای نوار است. به خاطر دارم در راهپیمایی روز تاسوعا که بسیار هم خطرناک بود مردم یک صدا شعار می دادند و من نیز در خیابان فریاد می زدم، اینها هم صدای نوار است؟ و عده ای هم با من همصدا شدند. به قول «دور کیم» وجدان اجتماعی از جمله عواملی است که بر وجدان فردی

تأثیر می گذارد. انسان در جمع روحیه ای پیدا می کند که شاید اگر در زندگی فردی به آن روحیه نظر اندازد متعجب می شود. خلاصه این که روحیه انقلابی همه را بدون استثنا تسخیر کرده بود.

- حاکمیت مطلق خداوند

به هر حال پیش نویس قانون اساسی، در سایه شعارهای انقلابی و در گرما گرم انقلاب تهیه شد و به تأیید رهبر انقلاب هم رسید. یکی از اصول این بوده که حکومت جمهوری اسلامی بر مبنای دموکراسی و با الهام از تعالیم عالیه تشکیل می شود و در اصل ۱۲ آن چنین آمده بود: «حاکمیت ملی از آن همه مردم است و باید به نفع عموم به کار برده شود.» بعدها اصلاحی در این اصل صورت پذیرفت. در آن زمان در سایر اصول قانون اساسی هم آمده بود که حاکمیت ریشه الهی دارد که بعد، آن اصل را اصلاح کردیم و نوشتیم «حاکمیت مطلق از آن خداوند است.» همان چیزی که هم اکنون نیز در اصل ۵۶ قانون اساسی است.

برای روشن شدن مفهوم حاکمیت مطلق در اصل ۵۶ مختصراً توضیحی می دهم: تئوریهای حاکمیت الهی را می توان به دو گروه تقسیم کرد: یک گروه معتقدند حاکمیت الهی خالق در مخلوق جلوه می کند و بنابراین حاکمیت ملی جانشین حاکمیت الهی می شود و نتیجه ای هم که می گیرند این است که اگر ریشه حاکمیت ملی، الهی باشد آن حاکمیت حق مخالفت کردن با ریشه خود را ندارد و لذا احکامی هم که در درون حکومت وضع می شود نباید با موازین شرعی مخالف باشد. البته کسانی که حاکمیت الهی را مطلق می دانند دچار این مشکل هم شده اند که گاهی اوقات به نام حاکمیت ملی انواع و اقسام ظلمهارا به مردم روا می دارند. موسولینی هم می گفت به نام ملت ایتالیا حکومت می کنم و پیدایش حقوق بشر و پیمانهای هم که در این خصوص بسته شد برای لجام زدن به قدرت حکومتهای دموکراسی بود تا با نام اکثریت بر اقلیت ظلم نکنند. نوع دیگر حکومت الهی این است که حاکمیت الهی به فرد معینی واگذار شده است. علمای حقوق معتقدند که خطر در اینجاست اگر کسی خود را نماینده خدا بکند، در آن صورت مبارزه کردن با وی خیلی مشکل است ولی اگر این حاکمیت به خلق و توده مردم واگذار و محدود به قواعد شرعی شود مقدار زیادی از این خطر کاسته می شود.

به هر حال آن نوع حکومتی که در اول انقلاب مدنظر بود و همچنان که رهبری انقلاب نیز بارها اعلام کرد که میزان رأی ملت است، حاکمیت الهی از نوع اول بود. مقصود این بود که حاکمیت الهی در مردم جلوه گری شود، لذا اصل ۵۶ قانون اساسی با در نظر گرفتن تئوری حاکمیت الهی تنظیم شد و بعدها مجلس خبرگان هم آن را تأیید کرد. در این اصل آمده است:

«حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداوند است و هم اوست که انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است و هیچکس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند و یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرفی که در اصول بعد می آید اعمال می کند.»

این اصل یکی از یادگارهایی بود که از همان پیش نویس قانون اساسی به مجلس خبرگان هم رخنه کرد و به شکل امروزی باقی ماند. این اصل از مواردی بود که مورد وفاق ملی بود و البته به اختلافات هم خواهیم رسید؛

- جریانات منتهی به تدوین پیش نویس قانون اساسی

در اینجا لازم می بینیم که جریانات و اتفاقاتی که منجر به نوشته شدن پیش نویس قانون اساسی گردید و همچنین چگونگی گردهمایی نویسندگان پیش نویس قانون اساسی را برایتان تشریح کنم.

امام هنوز در اروپا بود، مهندس بازرگان و اعضای نهضت آزادی به اروپا رفته بودند و آنجا قرارهایی گذاشته بودند، شورای انقلاب تشکیل شده بود. در این زمان، از عده ای که حدود ۴۰ یا ۵۰ نفر می شدند، دعوت کردند که در منزل آقای « صدر حاج سید جوادی » که بعدها وزیر دادگستری دولت موقت بازرگان شد، گرد هم آیند. صدر حاج سید جوادی در آن جلسه گفت: « به هر حال امام روزی به ایران خواهد آمد و ما باید آمادگی داشته باشیم. دست روی دست گذاشتن درست نیست، باید قانون داشته باشیم.»

آن گرد همایی تا چند جلسه دیگر هم ادامه یافت، ولی اختلاف نظرها در آن گروه بسیار زیاد بود و از همان ابتدا معلوم بود که به نتیجه ای نخواهند رسید به همین جهت دکتر حسن حبیبی به عنوان نماینده امام از اروپا به تهران آمد و گفت امام گفته اند یک عده محدودی که هم مسلمان باشند، و هم آگاه به مسائل روز و انقلابی باشند، انتخاب کنید و از آنان برای نوشتن پیش نویس قانون اساسی استفاده شود.

خود دکتر حبیبی نیز ترجمه ای از قانون اساسی فرانسه را تهیه کرده و به امام نشان داده بود که امام گفته بودند به ایران بروید و دکتر حبیبی نیز آن را در کمیسیونی حقوقی مطرح کرد. اما آنچه به عنوان پیش نویس تصویب شده و از کمیسیون بیرون آمده و به دولت موقت داده شد، آن چیزی نبود که دکتر حبیبی تهیه کرده بود و زمین تا آسمان تفاوت داشت. بنابراین می توان گفت اولین پیش نویس قانون اساسی در هیأتی تصویب شد که اعضای آن عبارت بودند از دکتر حبیبی، دکتر جعفری لنگرودی، مرحوم فضل الله بنی صدر که بعدها دادستان کل کشور شدند، آقای لاهیجی، آقای میناچی و خود من. آقای میناچی به دلیل مشغله زیاد کمتر در جلسات کمیسیون شرکت می کرد ولی از لحاظ تهیه مکان و غذا پیوسته ما را یاری می کرد و محور تشکیل کمیسیون بود. بنی صدر نیز از نیمه راه از ما جدا شد و گفت انقلاب در جای دیگر به من نیاز دارد و در حکومت موقت با سمت دادستان کل کشور شروع به فعالیت کرد. از آن جمع چهار نفری، بنده مسئول نوشتن اصول پیش نویس شدم. یعنی مذاکرات را می شنیدم و خود نیز پیشنهاداتی می دادم با توجه به نیازهایی که انقلاب داشت می خواستیم جلوی ضرباتی که از حکومت سابق خورده بودیم، گرفته شود. لذا پس از مذاکرات و تجزیه و تحلیل فراوان، مذاکرات را به صورت اصل می نوشتم. بسیاری از اصول را هم در منزل تهیه می کردم و در جمع مطرح می کردم که اگر مورد موافقت قرار می گرفت به عنوان اصل قانون اساسی نوشته می شد. در طول دو یا سه ماه توانستیم کار را تمام کنیم. به طوری که گاهی در روز ۱۵ ساعت کار می کردیم و بالاخره ۱۵۰ اصل قانون اساسی را نوشتیم.

در آن زمان امام به تهران آمده بود و دکتر حبیبی از امام وقت گرفتند، روزی بود که افراد نیروی هوایی نیز به دیدار امام آمده بودند، در آن روز به خدمت امام رفتیم. آنچه را که در آن روز از ایشان دیدم و شنیدم، صادقانه به عنوان شاهد عینی برایتان بازگو می کنم.

طرح را خدمت امام دادیم، ایشان مدتی ما را دعا کردند و گفتند پاداشی ندارم که به شما بدهم، پاداش شما با خدا باشد. من هم عرض کردم ما انتظار پاداش نداریم فقط ما را دعا کنید و همین کافی است امام در آن جلسه گفتند طرح شما یک مدتی پیش من بماند تا مطالعه کنم. ایشان اصرار داشتند تا طرح را به قم نیز بفرستیم تا جمعی از علمای قم نیز آن را بخوانند تا از نظر شرعی اشکالی نداشته باشد تا من نیز آن را امضاء کنم تا به رفراندوم گذاشته شود.

من خدمت امام عرض کردم اجازه دهید تا نظرخواهی مردم را نیز بدانیم. احتمال دارد خواسته های مردم غیر از آن چیزی باشد که عقل ما به آن رسیده است و یا غیر از آن چیزی باشد که علما در قم می گویند و چون حکومت متعلق به همه است، همه باید در آن اظهار نظر کنند. امام در پاسخ گفتند این کار را نکنید چون زیاد طول می کشد و من عجله دارم، می خواهم این قانون زودتر تصویب شود و من هم بروم به طلبگی ام برسم. بعد ما از آنجا برگشتیم و از آن به بعد چون آقای دکتر حبیبی با قم بیشتر آشنا بود به آنجا می رفت و طرح را به علما نشان می داد. علما نیز اظهار نظرهای خود را مطرح می کردند. بسیاری از آن اظهار نظرها اعمال نشد چرا که قابلیت اعمال را هم نداشت و برخی از نظرات نیز بود که ما نیز رعایت کردیم.

بنابراین قضیه به این صورت بود که امام گفتند چیز مخالفی در پیش نویس ندیدم فقط آن را به علما قم نیز نشان دهید و اگر حرفی نبود آن را به رفراندوم بگذارید تا زودتر کار تمام شود و اصلاً صحبتی از مجلس خبرگان یا مجلس موسسان نبود. آن طور که بعدها شنیدم مرحوم مهندس بازرگان در آن زمان اصرار داشتند تا مجلس موسسان تشکیل شود. ایشان استدلال می کردند که ما در اول انقلاب به مردم قول تشکیل مجلس با انتخاب عمومی را دادیم نه یک مجلس خاص که چند نفر محدود قانون اساسی را بنویسند و دیگران به آن رأی آری یا خیر دهند. البته استدلال وی معقول بود، منتهی امام اصرار داشتند که هر چه زودتر مملکت جنبه قانونی پیدا کند و بالاخره دیدید که مجلس خبرگان تشکیل شد و آنان قانون اساسی را نوشتند.

- تغییر برخی از اصول

بعد از ده سال نیز برخی از اصول تغییر داده شد. در این که تغییراتی که در برخی اصول شد به صلاح کشور بود یا خیر اظهار نظر و داوری نمی کنم. اما باید بگوییم که در پیش نویس قانون اساسی رئیس جمهور مقام اول کشور محسوب می شد و همه اختیارات را دارا بود، پایین تر از رئیس جمهور، دولت قرار داشت که رئیس دولت، نخست وزیر بود که کابینه خود را از چند وزیر تشکیل می داد.

اما در مجلس خبرگان به دلیل این که صحبت از آن می شد که ممکن است بنی صدر رئیس جمهور شود، مجلس خبرگان از اختیارات رئیس جمهور می کاست تا جایی که شنیده ام بنی صدر با خشم گفته بود که این دیگر ریاست جمهوری نیست و به درد نمی خورد. به هر حال بنا به هر سیاستی که بود در قانون اساسی اختیارات رئیس جمهور گرفته شد، اما مسئولیتهايش باقی ماند و این باعث تضاد در درون حکومت شد که بعدها مجبور شدند نخست وزیری و ریاست جمهوری را در هم ادغام کنند تا هم بر اختیارات ریاست جمهوری افزوده شود و هم آنکه تضاد بین رئیس جمهور و نخست وزیر بر طرف شود.

ولی ما اصول مربوط به قوه مجریه را در پیش نویس، طوری پیش بینی کرده بودیم که هیچگاه تضادی به وجود نمی آمد و اگر هم تضادی پیش می آمد، رأی رئیس جمهور بر رأی نمایندگان مجلس ترجیح داده می شد و دلیل آن هم کاملاً منطقی بود. به دلیل این که رئیس جمهور منتخب تمام مردم ایران است. ممکن است رئیس جمهور ۲۰ میلیون رأی کسب کند اما یک نماینده ای که منتخب شهرستان کوچکی است ممکن است فقط ۵۰۰ هزار رأی کسب نماید، لذا طبیعی است که رأی رئیس جمهور ترجیح داده شود.

- رئیس جمهور در قانون اساسی کنونی

در قانون اساسی کنونی هم رئیس جمهور فقط رئیس قوه مجریه نیست، بلکه مسئول اجرای قانون اساسی نیز هست. باید بدانیم که کفه متقابل بر مسئولیت اختیارات [چیست]. چطور ممکن است رئیس جمهور مسئول اجرای قانون اساسی باشد ولی هیچ اختیاری در قانون اساسی نداشته باشد؟ ما در پیش نویس قانون اساسی پیش بینی کرده بودیم که اگر رئیس جمهور قانونی را بر خلاف قانون اساسی دید، می توانست آن را به مجلس برگرداند و اگر مجلس مجدداً آن قانون خلاف نظر رئیس جمهور را با اکثریت قاطع تصویب می کرد، رئیس جمهور می توانست نظر مخالف خود را با مصوبه مجلس که آن را مغایر با قانون اساسی و یا شرع می دید به شورای نگهبان اعلام نماید. این خود یک کنترل نسبی رئیس جمهور به عنوان مظهر اراده ملت بر مجلس بود. واقعیت این است که اصولی را که در پیش نویس قانون اساسی به این صورت پیش بینی شده بود در قانون اساسی معیوب کردند.

در قانون اساسی کنونی آمده است؛ رئیس جمهور مکلف است قانون مصوب مجلس را امضاء کند و اگر تردید کند و مدتی از آن بگذرد رئیس مجلس به جای وی امضاء می کند، در حالی که این تداخل بین دو قوا است. امضاء قوانین توسط رئیس جمهور به معنای دستور برای اجرا است و این دستور نمی تواند با رئیس مجلس باشد و اصلاً رئیس مجلس چه اختیاری در قوه مجریه دارد که به تمام اعضای قوه مجریه دستور دهد تا قانون را اجرا کنند. بنابر این کسی که می تواند به قوه مجریه و کارمندان دولت دستور اجرای قانون را بدهد، رئیس قوه مجریه است. رئیس قوه مقننه نمی تواند به قوه مجریه دستور دهد، همانطوریکه قوه مجریه نیز نمی تواند به قوه مقننه دستور دهد. لذا وقتی بنا باشد قوا از یکدیگر جدا باشند دستور هیچ کدام بر دیگری قابل اجرا نیست. البته ما در پیش نویس پیش بینی کرده بودیم که رئیس جمهور هماهنگ کننده قوا نیز هست اما این مورد را در مجلس خبرگان حذف کردند و در قانون اساسی دیده نمی شود.

به هر حال طرحی را که ما آماده کرده بودیم، به دولت موقت دادند و مدتی این طرح پنهان نگاه داشته شد و دیگر ما را نیز خبر نکردند و بعد معلوم شد که کمیسیون دیگری تشکیل داده اند که در آن مرحوم بنی صدر که در خلال کار کمیسیون ابتدائی را ترک کرده بود نیز حضور داشت و عده دیگری نیز حضور داشتند که از آنها اطلاعی ندارم. در دولت موقت

تغییراتی در طرح پیش نویس دادند که انسجام اولیه را از بین می برد تا آنجا که به خاطر دارم به عنوان مثال هر کدام از مراجع می توانست قانونی را که خلاف شرع می دید، ابطال نماید و این مسأله موجب ایجاد هرج و مرج می شد. کاری که حقوقدان انجام می دهد با کار رجل سیاسی متفاوت است.

طرح اولیه قانون اساسی که توسط حقوقدان نوشته شد، هیچگونه شبهه ای نداشت. یک متن منسجم حقوقی با ضمانت اجرای کاملاً روشن بود که هیچگونه اختلافی را نیز بوجود نمی آورد. اختلافی که بین شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی بوجود آمد، نتیجه دست بردن در آن طرح ابتدائی بود. در پیش نویس قانون اساسی، شورای نگهبان، شورای نگهبان قانون اساسی بود، یعنی مجلس قضایی بود نه سیاسی.

- جایگاه شورای نگهبان در پیش نویس قانون اساسی

در پیش نویس، شورای نگهبان را به عنوان یک مجلس دیگری که بتواند قوانین را تصویب کند، نیاورده بودیم. قضاوت کردن در این که قانونی با قانون اساسی یا شرع مغایرت دارد یا نه، یک رسیدگی قضایی است نه سیاسی. این مسأله که کدام قانون باید اجرا شود، قانون عام و خاص چگونه باید تلفیق گردد، این که روح قانون چه می گوید، و ... مسائل سیاسی نیست، مسأله ای قضایی است.

بنابراین در پیش نویس قانون اساسی، شورای نگهبان را یک شورای قضایی پانزده نفره متشکل از پنج قاضی، دو استاد حقوق، دو وکیل دادگستری و شش نفر روحانی پیش بینی کرده بودیم. [این پانزده نفر می بایست] مجموعاً به عنوان یک دادگاه قضایی حامی قانون اساسی باشند، نه این که تمام قوانین به شورای نگهبان برود بلکه به این شکل تنظیم شده بود که اگر دادستان کل کشور یا رئیس جمهور، یا رئیس دیوانعالی کشور، قانونی را خلاف قانون اساسی می دید یا یکی از مراجع، قانونی را خلاف شرع می دید، می توانست در دادگاه قضایی شورای نگهبان اقامه دعوا کند. شورای نگهبان نیز به این شرط که یک سال بیشتر از تصویب قانون نگذشته باشد به دعوی رسیدگی می کرد و اگر قانونی را خلاف شرع یا قانون اساسی می دید آن را ابطال می نمود و دیگر آن را به مجلس باز نمی گرداند که اختلاف پیدا شود که بعد برای حل آن اختلاف مجمع تشخیص مصلحت نظام ضروری شود.

- پیچیده کردن نظام

خلاصه با دست بردن در پیش نویس قانون اساسی، نظام را پیچیده کردند. البته داوری کردن در مورد این که تغییرات در قانون اساسی موجب بهتر شدن قانون شده یا خیر، به عهده خودتان است من به عنوان یکی از بازماندگان آن کمیسیون حقوقی تاریخ قضیه را برایتان تشریح کردم.

بعد از آن که در متن طرح اولیه پیش نویس قانون اساسی در دولت موقت تغییراتی داده شد، سلسله مقالاتی با عنوان «پیوندهای ناموزون بر پیش نویس قانون اساسی» نوشتم که در روزنامه های آن روز منتشر گردید و اکنون نیز کتابی دو

جلدی تحت عنوان « گامی به سوی عدالت » در دست تدوین دارم که به زودی منتشر خواهد شد که در آن کتاب مقالاتی را نیز که در دوران انقلاب نوشته بودم آورده ام و در واقع در این کتاب زندگی خود را توصیف نموده ام که امیدوارم به عنوان یادگاری از من برای دانشکده حقوق باشد چرا که به هر حال ما همیشه ماندنی نیستیم و دیر یا زود باید دانشکده را ترک کنیم و نیروهای جوانتر به جای ما بنشینند و امیدوارم که آنها با خواندن این کتاب ببینند که گذشتگان آنها از نظر اجتماعی و علمی چه فعالیت‌هایی کرده اند.

دوم- اختلاف‌های نظری، سیاسی و حقوقی

اما درباره اختلاف‌های نظری و سیاسی و حقوقی در خصوص تمام مسائل مورد اختلاف در انقلاب مقاله‌هایی داشته ام :

الف- بحث تقابل بین دین و آزادی و تلفیق جمهوری با اسلامی

یکی از اختلافاتی که در اوائل انقلاب وجود داشت بحث تقابل بین دین و آزادی و تلفیق جمهوری با اسلامی بود. این مسأله مطرح بود که آیا نظام می‌تواند، جمهوری و رأی مردم میزان باشد و در عین حال اسلامی هم باشد؟ در این خصوص یکی از روشنفکرانی که هنوز هم به وی ارادت دارم و اسمی از او نمی‌برم، نامه‌ای به امام نوشتند که در آن نامه قید کردند، یک تضاد درونی بین حکومت جمهوری اسلامی وجود دارد که اگر حکومت، جمهوری است دیگر نمی‌تواند اسلامی هم باشد.

این نامه طنین بسیار شدیدی در جامعه داشت و همه به دست و پا افتاده بودند که این تضاد را حل کنند. چون فردی که این تضاد را مطرح کرده بود، انسانی معقول و باسواد بود. لذا جواب دادن به او نیز کار مشکلی بود. در آن زمان مرحوم مطهری مجبور شد در دو جلسه سخنرانی در صدا و سیما جواب مقاله را بدهد. البته نمی‌گویم سخنرانی وی مفید نبود، بلکه مفید و منطقی بود ولی جواب عناصر اساسی آن نامه را نمی‌داد. این بود که من مقاله‌ای تحت عنوان « مقدمه‌ای بر جمهوری اسلامی » نوشتم که در روزنامه‌های آن روز به چاپ رسید. صدا و سیما نیز بسیار استقبال نمود و چند بار آن را پخش کردند، بیشتر از ده بار نیز خودم آن را از رادیو شنیدم. و بعداً به سرمایه حزب جمهوری اسلامی این مقاله دو بار در تیراژ ۴۰۰ هزار نسخه‌ای به چاپ رسید که آن مقاله را پس از سخنرانی‌ها در مساجد بین مردم پخش می‌کردند. بنابر این؛ مقاله جنبه تاریخی دارد که البته آن را نیز در کتاب « گامی به سوی عدالت » نیز آورده‌ام. در آن مقاله استدلال نموده‌ام که چطور در کشورهای دیگر که حقوق بشر اراده ملی را محدود می‌نماید، تضادی بین حقوق بشر و مجالس ملی وجود ندارد اما در اینجا که ما قواعدی را از شرع می‌پذیریم حاکمیت ملی محدود می‌شود و تضاد به وجود می‌آید که اصلاً حکومت قابلیت تشکیل را ندارد. در این مقاله که حدود ۴۰ صفحه می‌باشد مفصلاً عدم تضاد بین جمهوری بودن و اسلامی بودن را تشریح نموده‌ام.

ب- اختلاف درباره مجلس قانونگذاری

اختلاف دیگری که وجود داشت درباره مجلس قانونگذاری بود. عده زیادی معتقد بودند که قانونگذار خداوند است و دین اسلام دین کاملی است در قرآن نیز آمده است: « لارطب ولا یابس الا فی کتاب مبین » و استدلال می کردند هر تر و خشکی در کتاب مبین وجود دارد لذا چه احتیاجی به مجلس قانونگذاری داریم. و باید به جای حکومت جمهوری اسلامی، حکومت عدل اسلامی را قرار دهیم، قانون آن هم که موجود است و حاکم شرع نیز وجود دارد و عدالت باید جاری شود. پاسخ این شبهه را نیز در همان مقاله « مقدمه ای بر جمهوری اسلامی » دادم به طور خلاصه این گونه بیان کردم که منظور از کتاب مبین در آیه کریمه قرآن نیست. بلکه شما اگر به تفاسیر مختلف مراجعه کنید منظور آیه این است که هیچ تر و خشکی در عالم رخ نخواهد داد مگر آنکه در لوح محفوظ عقل نخستین که شعور تمام جهان است ثبت شده باشد و مقصود از کتاب مبین، لوح محفوظ الهی است. و اگر ما از مفهوم لارطب و لایابس ... اینگونه استنباط کنیم که باید همه چیز در قرآن باشد لذا باید قرآن در مورد دلار، چک، بروات، حقوق بین الملل و ... مسائل دیگر نیز سخن گفته باشد در حالی که خیلی از مسائل و مباحث وجود دارد که حتی در فقه هم مطرح نشده است مثلاً قواعد رانندگی یا قواعد مربوط به تعداد وزارتخانه ها، دادستان کل کشور، رئیس قوه قضاییه، رئیس جمهور، اینها از مباحثی است که در فقه و شرع نیست و لذا من در آن مقاله بیان نمودم که اگر ما باید به آیه لارطب و لایابس ... استناد کنیم لذا باید مجلس قانونگذاری نیز نداشته باشیم و شما هم باید از آن اریکه ها پایین بیایید چرا که اینها در اسلام نیست و باید یک جامعه ساده مثل صدر اسلام تشکیل دهیم ولی آیا تشکیل چنین جامعه ای قابل تحقق است؟ و بعد توضیح دادند که یکی از افتخارات فقه ما این است که بنای عقلا و عقل مستقل یکی از منابع فقهی ماست.

ج- اجرای امر به معروف و نهی از منکر

یکی دیگر از اختلافات موجود در آن دوران درباره اجرای امر به معروف و نهی از منکر بود که به محض مطرح شدن این قاعده اخلاقی در قانون اساسی، عده ای شروع به تبلیغ نمودند که امر به معروف و نهی از منکر آزادی مات و طرز زندگی ما را تحت تأثیر قرار داده و ملت را به جان هم می اندازد البته این اصل بعدها به گونه ای پیاده و اجرا شد که معلوم شد نگرانی ها چندان بی پایه هم نبوده است و از این اصل سوء استفاده هایی شد. اما در واقع اصل موضوع اصل ایدئولوژیک بسیار گرانبهایی بود و من در آن زمان مقاله ای تحت عنوان « امر به معروف و نهی از منکر یا عامل انقلاب فرهنگی » نوشتم که در آنجا توضیح دادم برای این که کسی بتواند دیگران را نهی از منکر کند ابتدا باید خودش را نهی نماید یعنی احتیاج به انقلاب درونی دارد و این انقلاب درونی مقدمه انقلاب بیرونی است و توضیحات مفصل دیگری که آن روزها این مقاله در روزنامه « جنبش » به چاپ رسید. روزنامه « جنبش برای آزادی » یکی از روزنامه های پرتیراژی بود که در جریان انقلاب همه می گفتند جنبش « لوموند ایران » است و جوانها به طور مجانی در خیابانها و جلوی دانشگاهها روزنامه جنبش

را می فروختند البته من ارتباطی با گروه سیاسی جنبش نداشتیم ولی به عنوان روزنامه ای که در اختیارم بود مطالبم را در آن منتشر می نمودم که البته این روزنامه دوام نیاورد و پس از مدت کوتاهی از بین رفت.

د- مذهب رسمی کشور

اختلاف دیگری که ایجاد شد درباره مذهب رسمی کشور بود عده ای از برادران اهل تسنن که گروهی نیز با آنها همراه شده بودند می گفتند به جای مذهب رسمی کشور که شیعه اعلام شده است بگذاریم «اسلام» چرا باید فرقه گرایی کنیم ، اسلام که از شیعه مهم تر است. در پاسخ این ایرادها نیز مقاله ای در روزنامه جنبش نو شتم تحت عنوان «در جستجوی راه وحدت» که در آن مقاله توضیح دادم که اگر بخواهیم وحدت ملی محقق شود تخم نفاق و کینه تیزی از ابتدای انقلاب پاشیده خواهد شد و مثال زدم که روز اول محرم را شیعیان عزاداری می کنند. در حالی که برادران اهل تسنن روز اول محرم را عید می دانند حال باید روز اول محرم را عید بگیریم یا عزاداری کنیم و یا روز غدیر از نظر شیعه عید است اما اهل تسنن اعتقادی به آن ندارد باید غدیر را عید بگیریم یا نه. از طرف دیگر وقتی در جایی که قانون ناقص است می گوئیم به فقه باید مراجعه نمود دریایی از اختلاف بوجود می آید چرا که نظر فقها متفاوت است. حال چه برسد به این که بگوئیم در اختلاف بوجود آمده به اسلام مراجعه نمایند. در آن صورت قاضی برای رفع اختلافات هر راهی که بخواهد می تواند از کیسه اسلام خارج نماید. بنابراین طرح شعار وحدت، گرچه ظاهر فریبنده ای دارد ولی در درون باعث شقاق و جدایی ملت می شود. ما همه با هم برادریم و با هم پیمان بسته ایم که در داخل این سرزمین مقدس با همکاری یکدیگر زندگی کنیم، هر کس هر مقصدی دارد برای خودش دارد و رعایت رسوم هم باید آزاد باشد.

ذ- شوراها

اختلاف دیگر درباره شوراها بود. اصل شوراها در پیش نویس قانون اساسی نوشته شده بود و در طرح نهایی نیز به تصویب مجلس خبرگان رسید اما در خصوص کیفیت تشکیل شوراها بحث بود. در آن زمان مرحوم طالقانی رئیس شورای انقلاب بود و من با جمع دیگری جزء مشاورین وی بودیم هر چند وقت یکبار در منزل ایشان جمع می شدیم و مرحوم طالقانی مسائل کلی کشور و مسائل قانونی و اشکالات موجود را مطرح می کردند. یکی از مشکلات موجود مسائل مربوط به کردستان بود. مرحوم طالقانی به مشاورین خود مأموریت دادند تا «طرح شوراها محلی» را تهیه کنند اما چون آن جمع دنبال گرفتاریها و مشغله های خود بودند، تهیه این طرح بر گردن من افتاد. من نیز طرح شوراها محلی را نوشتم که عیناً به تصویب شورای انقلاب رسید و همان طرح را به کردستان بردند و در آنجا سعی کردند تلفیقی بین خواسته های اهل تسنن و اکثریت ملت ایران ایجاد کنند به گونه ای که هم اختیار حکومت ملی مرکزی حفظ شود و هم به عادات، رسوم و زبانهای محلی آنان احترام گذاشته شود. در همان موقع باز در روزنامه جنبش مقاله ای تحت عنوان «شوراها محلی و دمکراسی» نوشتم و در آنجا استدلال کردم که شوراها محلی متمم دمکراسی هستند و وجود شوراها باعث علاقه مندی ملت به حکومتشان می شود. این که هر چهارسال یکبار عده ای در انتخابات شرکت کنند و نمایندگان خود را به مجلس بفرستند و بعد هم آنها به حکومت کردنشان برسند و مردم هم در پی زندگی خود باشند، فایده ای ندارد و همچنین حاکمیت

اراده ملی نیز محسوب نمی شود. اما وقتی مردم ببینند که خودشان شهرستان خود را اداره می کنند، قوانین جزئی تر را خودشان می نویسند و در بسیاری از مسائل مربوط به شهرستان خود، شخصاً دخالت می کنند، علاقه مندیشان به حکومت بیشتر می شود و دمکراسی بنیان محکم تری پیدا می کند.

در آن زمان به طور تمام وقت در خدمت انقلاب بودم چرا که دستم برای این نوزاد عزیز می لرزید و از انحرافش رنج می کشیدم و فکر می کردم به اندازه خودم باید انقلاب را از انحراف مصون بدارم. با خود می اندیشیدم که این ملت مرا بزرگ کرده و من هم اگر معلوماتی دارم باید آن را در خدمت مردم قرار دهم. الآن دیگر موقع بحث کردن درباره تعداد شرکاء در حق شفعه نیست بلکه زمان آن رسیده که درباره بود و نبود و حیات سیاسی کشور اظهار نظر کنیم.

ر- اداره دانشگاهها

اختلاف دیگر بر سر اداره دانشگاهها بود. عده ای بین دانشجویان این تفکر را تبلیغ می کردند که اداره دانشگاهها باید به دست دانشجویان باشد، دانشجو اصل است و استادان باید خدمتگذار دانشجویان باشند و لذا دانشجو باید دانشگاه را اداره کند، چیزی که در هیچ جای دنیا سابقه نداشت و همین اداره دانشگاه به دست دانشجو بود که تمام در هم ریختگی های دانشگاه در آن دوره را باعث گردید. به نظر من چپ گرایی های تند نوعی خیانت است، عده ای برای خوشایند جوانان این شعارها را در بین دانشجویان رواج می دادند که نتیجه آن حمله به دانشگاه و بعد هم تعطیلی دانشگاهها شد، مدتی دانشگاهها بسته شد و صدمه اش به چشم همانهایی رفت که ادعای ولایت بر دانشگاه را داشتند. به خاطر دارم در کمیسیونی حضور داشتم و یکی از آقایانی که اتفاقاً الآن نیز جزء سخنگوهای دستگاه حاکمیت است در آنجا حضور داشت به وی گفتم کجای دنیا رسم است که دانشجویی که مدتی موقت در دانشگاه درس می خواند بتواند سیاست های دراز مدت بر دانشگاه را تنظیم کند و مدیریت دانشگاه را بر عهده گیرد، در کدام حوزه علمیه چنین چیزی را سراغ دارید؟ در پاسخ گفت: دانشگاه قلعه ای است که ما آن را فتح کرده ایم، قانونش را نیز خودمان می نویسیم. این روحیه را ببینید. این دانشکده حقوق و این انقلاب چنین روزهایی را نیز دیده است و پس مانده های چنین طرزفکری هنوز هم باقی هستند که به هیچ نظمی پایبند نیستند و فکر می کنند باید اراده خود را به دیگران تحمیل کنند و آنچه که آنها می گویند و می اندیشند درست است و هر چه که دیگران می گویند جنبه انحرافی دارد.

تندرویهای اوائل انقلاب در دانشگاهها به حدی بود که دانشجویان جهاد دانشگاهی می گفتند لیستهای حقوقی اساتید را باید ما امضاء کنیم. در آن زمان من رییس دانشکده بودم و به آنها اعتنایی نمی کردم. دختر خانمی حدود هیجده ساله می گفت حقوق همه شما را من باید امضاء کنم و الا حق ندارید حقوق بگیرید و یا یکی دیگر از دانشجویان که چریک فدایی خلق بود، پرچم خود را بر سر در دانشگاه نصب کرده بود و زیر آن نوشته بود: قلعه ای که آن را فتح کردیم. در آن دورانی که رییس دانشکده بودم تمام نیرویم صرف مبارزه با همین بی نظمی ها شد تا سرانجام به اتهام تبلیغ به نفع گروههای ضد انقلاب از دانشگاه اخراج شدم در حالیکه چنین نبود تمام وقت من صرف این شد که نظم را در دانشگاه مستقر کرده و با این گونه زیاده رویها مخالفت کنم.

ز- چگونگی قوه قضائیه

اختلاف دیگر بر سر چگونگی قوه قضائیه بود. از آنجا که از اول انقلاب دخالت‌های ناروای وزیر دادگستری به عنوان نماینده قوه مجریه در داخل قوه قضائیه را می‌دیدم لذا با وجود وزیر دادگستری به شکلی که در سابق وجود داشت مخالف بودیم. بنابر این در طرح ابتدائی پیش بینی کرده بودیم که شورای عالی قضایی، قوه قضائیه را اداره کند و ترکیب شورای عالی قضایی به این شکل بود که در تهران دادستان کل کشور و رییس جمهور منتخب باشد و از هر یک از استانها، یک قاضی به عنوان نماینده خود معرفی کنند که مجموع آنها ۱۵ نفر می‌شد که به همراه رییس دیوانعالی کشور، شورای عالی قضایی را تشکیل می‌دادند. البته بعدها شورای عالی قضایی تشکیل شد اما با تفاوت‌هایی، به این شکل که اعضای آن منصوب رهبری بودند، در آن دوره من از طرف قضات به عنوان یکی از کاندیداها برای ریاست دیوانعالی کشور معرفی شدم ولی همان روز اعلام کردم که پستی از این کشور و حکومت نمی‌خواهم. حقیقت این بود که من اصلاً آدم اداری نیستم و ترجیح می‌دهم به عنوان یک نویسنده و اهل قلم در کنار مردم و متن جامعه باشم. قدرت امر کردن ندارم، ولی قدرت امر شنیدن هم ندارم.

س- طرز حمایت همگانی از قانون اساسی

اختلاف دیگر طرز حمایت همگانی از قانون اساسی بود چند شیوه برای حمایت از قانون اساسی وجود دارد عده ای معتقدند که خود مردم باید در برابر قانون اساسی مقاومت کنند که البته این موجب اغتشاش خواهد شد. عده ای دیگر معتقد به این هستند که هیأت سیاسی باید کنترل کند که قانون عادی با قانون اساسی مخالفت نداشته باشد، به نظر من این طرز حمایت نیز نتیجه مفیدی نخواهد داشت چرا که نفوذ کردن در هیأت‌های سیاسی بسیار آسان است ضمن این که مسأله تعارض قانون عادی و قانون اساسی یک مسأله قضایی است نه سیاسی که سیاستمداران راجع به آن اظهارنظر کنند و چنانکه می‌دانید نظام قضایی مبتنی بر عدالت است در حالیکه نظام سیاسی مبتنی بر بده بستان است و لذا نباید عدالت آلوده به اغراض سیاسی شود.

من معتقد بودم که در مقام تعارض بین قانون عادی و قانون اساسی باید قانون عالی بر قانون دانی حکومت کند یعنی قاضی موظف باشد که در آن دعوی خاص قانون اساسی را اجرا کند و من این عقیده را در انقلاب پیدا نکردم بلکه در سال ۱۳۳۴ این مسأله موضوع تحقیق دوره دکترایم در درس حقوق اساسی بود که در آن زمان مقاله ای نیز در این خصوص

در مجله حقوقی وزارت دادگستری نوشتم که واکنشهای شدیدی هم در پی داشت ولی کم کم بعضی ها با من هم عقیده شدند که در موارد تعارض قانون عادی با قانون اساسی قانون اساسی را باید بر قانون عادی ترجیح داد.

دلم می خواست فرصت باقی بود تا تمام اصول مطرح شده در پیش نویس - به خصوص اصولی که درباره قوه قضائیه، شورای نگهبان، ریاست جمهوری، حقوق ملت ایران و حاکمیت ملی و قوای کشور بود- را با قانون اساسی فعلی مقایسه کنم. از نظر تاریخی سرگذشت قانون اساسی را برایتان تشریح کردم. به دلیل ضیق وقت در همین جا سخنرانی خود را خاتمه می دهم و از این که حوصله کرده و به عرایضم توجه کردید تشکر می کنم، دعای خیر من بدرقه شما.